

نخبگان فرهنگی و چالشهای فراروی جامعه

● محمدحسین پژوهنده*

چکیده

چنانکه بر کسی پوشیده نیست و تاریخ بر آن گواهی می‌دهد مسئله تحول در جامعه امری اجتناب‌ناپذیر و ضروری حرکت تاریخ و جامعه است و نسل حاضر خود نیز شاهد تحولات فرهنگی، علمی، سیاسی بسیاری در روزگار خود بوده، و اوضاع مختلفی را پشت سر نهاده‌اند، آنها راست، چپ، میانه، تند و کند، سنتی و مدرن را آزمایش کرده‌اند و بر همین مقیاس نیز می‌توان تحولات دیگری را پیش بینی کرد. اما نکته‌ای که هرگز نباید از آن غفلت ورزید همانا آمادگی نسل موجود و آینده برای به‌دوش گرفتن بار مسئولیت اجتماعی دوره تازه‌ای است که گردونه زمان به سمت آن در حرکت است.

عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم، یعنی دوره مدرنیته، از اینرو اهمیت بیشتری دارد که این تحولات از سرعت و تنوع فزونی‌تری نسبت به گذشته خود برخوردار است، بویژه در کشور ما ایران که همزمانی انقلاب بزرگ اسلامی آن را به شکل خاصی متمایز ساخته است، و همه اینها مسئولیت مدیران اجتماعی نسل آینده را سنگین‌تر و مهم‌تر جلوه می‌دهد تا از هم اکنون خود را آماده شرایط تازه‌ای که در راه است بنمایند. و آنچه در این ارتباط توجه به آن بسیار مهم می‌نماید، مسئولیت قشر آگاه جامعه؛ یعنی نخبگان فرهنگی - علمی است که در واقع، سکان‌داران فرهنگ (مادی و معنوی) جامعه هستند؛ و در این میان، اهل علم - به معنای اعم آن شامل آموزش پرورش، دانشگاه و حوزه - در نوک پیکان تعهد قرار دارند.

با نظر به گستردگی مسئله، بررسی همه دامنه آن، طبیعی است که در یک مقاله میسر نیست؛ لذا نویسنده بر آن شده است تا در ارتباط با بایدها و نقدها کاستیهای موجود دانشگاهها بررسی لازم را بعمل آورد و راهبردهایی را ارائه دهد.

آنچه در این مقاله مورد توجه نویسنده است، همانا زیربناییترین مطالب در حوزه مورد بررسی؛ یعنی برخی مسائل مربوط به آموزش و پژوهش و رویکرد به کیفیت در برنامه و عمل می باشد.

۱. جامعه، تحول، و نیازهای جدید

مسئله تحول اجتماعی در گذشته نسبت به امروز، امری بسیار کند، دیرپا و نامحسوس بوده است که اتفاق آن جز برای دانشمندان تاریخ، برای سایر افراد به روشنی قابل حس نبوده است.

ابن خلدون دانشمند و مورخ اجتماعی تونس، در میان علمای مسلمان شاید از زمره نخستین کسانی باشد که پرده از راز تحول اجتماعی برداشته است. وی می گوید:

«یکی دیگر از اغلاط پوشیده تاریخ، از یاد بردن این اصل است که احوال ملتها و نسلها در نتیجه تبدیل و تبدل اعصار و گذشت روزگار تغییر می پذیرد، و این به منزله بیماری فرضی است که بسیار پنهان و ناپیدا است، زیرا جز با سپری شدن قرنهای دراز روی نمی دهد و کم و بیش بجز افراد انگشت شمار از کسانی که به تحولات طبیعت آشنایی دارند این را درک نمی کنند...»^۱

لیکن این مسئله هم اکنون با گذشته خود فرق آشکاری دارد؛ چنانکه یک نسل ممکن است شاهد چند دوره تحول در فرهنگ، سیاست، اقتصاد و غیره باشد و دلیل آن هم حرکت پرشتاب علمی است که در حوزه تکنولوژی از یک سده قبل آغاز شده و هر روز بر شتاب آن، بر اساس قانون نسبیت خاص انیشتین (شدت سرعت موج، مساوی است با فزونش قطر و کاستی طول موج) افزوده می شود، و همراه با نو شدن حرکت و به تبع آن نو شدن تحول، قوانین جدیدی نیز در همه زمینه ها لازم می آید. تحولات تکنولوژیکی - به لحاظ پنجه داشتن در نیازهای گوناگون - فرهنگهای متمایزی را ایجاد می کند که مسئولیت هدایت و بهره برداری از آنها بر عهده نخبگان فرهنگی جامعه است و این



موضوعی است که علمای علم الاجتماع به آن اذعان دارند؛ تنها، بحث بر سر آن است که ابتدا تغییر در شئون فرهنگ مادی رخ می‌دهد و آن گاه به حوزه فرهنگ معنوی سرایت می‌کند و یا بر عکس!

از میان دانشمندان معاصر کسانی مانند آلفرد وبر اینگونه تغییرات را در حوزه فرهنگ مادی می‌دانند و انجام هر گونه تغییر در فرهنگ غیر مادی (فرهنگ معنوی) را صرفاً توسط ابر انسانها (کاریزماها) که در محدوده فرهنگ سنتی کار می‌کنند، میسر می‌پندارند. «تی. بی باتومور» در این مورد می‌نویسد:

«بنابه تصور آلفرد وبر فرهنگ مادی قابل انتقال است در حالیکه فرهنگ غیر مادی منحصر به فرد، غیر قابل انتقال و محدود به زمان و مکان می‌باشد. کشورهای در حال توسعه ممکن است از غرب کسب علم و فن کنند، اما مذهب، فلسفه و هنر خود را حفظ خواهند کرد.»^۲

پس حقیقت این است که تغییر، هم در بعد مادی فرهنگ و هم در بعد غیر مادی آن وجود دارد؛ هر چند که تأثیرپذیری جامعه در بعد مادی سریعتر است، اما جهش غیر منتظره در بعد مادی فرهنگ عیناً موج آن، سراسر شئون اجتماع را نیز در می‌نوردد و در همه جا این تغییر آشکار می‌شود. تی. بی. باتومور، نیز طرفدار همین نظر است. وی می‌گوید:

«کشورهایی در حال توسعه، علم، تکنولوژی و روشهای بازرگانی جدید را از غرب وارد کرده‌اند؛ ولی آیا می‌توان گفت که فرهنگ غیرمادی بدون هیچ تأثیر و تغییر بر جا مانده است؟ وی با استناد به تحقیق مشاهده‌ای در کشورهای هندوستان، چین و...، پاسخ منفی می‌دهد و می‌گوید: «وجود احزاب سوسیالیستی و کمونیستی نشانه‌هایی از ورود ارزشها و فلسفه‌های سیاسی غرب هستند... بعلاوه وجود حکومت پارلمانی نشان می‌دهد که این کشورها نه تنها نظام دستگاه حکومتی خود را از غرب کسب کرده‌اند، بلکه ارزشها و مفاهیم سیاسی را - که به شیوه سازمان دادن به یک اجتماع سیاسی مربوط می‌شود - از جوامع غربی اخذ نموده‌اند.»

این تغییر حاصل شده از نفوذ فلسفه‌های غربی را حتی در کشور خودمان ایران مشاهده می‌کنیم، طبعاً این باور در ذهن ما بارورتر می‌شود که انقلاب فرهنگی (به معنای دوم) نه تنها تا حدودی در کشور ما بوجود آمده است؛ بلکه این راهی است که



آغاز مرحله جدیدش را شاهد گشته ایم و ادامه آن را در نسل بعدی نیز بگونه‌ای سریعتر باید انتظار کشید.

اندیشمندان غربی، امروز انقلاب فرهنگی را به عنوان گذاری به دوره مدرنیته جدید می‌پذیرند و جامعه خود را نسبت به آن، آماده می‌کنند و با طرح پرسشهایی برای یافتن راهکارهای صحیح‌تر مواجه شدن با آن مواجه می‌شوند؛ زیرا اصل صورت مسئله امری قطعی و اجتناب ناپذیر است.

الف) نخبگان فرهنگی و مسؤولیت نوسازی جامعه در عصر انقلاب

عصری که ما امروز در آن به سر می‌بریم عصر نوگرایی یا به تعبیری (دوره مدرنیته) نامیده می‌شود. مدرنیته پس از عصر صنعتی ساده، در واقع مرحله رشد آن محسوب می‌شود؛ رشدی که بیش از هر چیز، عقلانیت را دگرگون کرده و وضعیت پیشین را نقد می‌نماید. اهمیت فوق‌العاده‌ای که این دوره برای ما دارد، تقارن آن با انقلابی است که از چندی پیش‌تر در کشور خود شاهد هستیم. با فرض تعریف انقلاب به تجدیدنظر کلی و اساسی در اصول و بنیانهای فکری (که جز این، مفهوم اصلاحات را در برمی‌گیرد)، و با تفکیک اصول عقلانی از اصول خرافی، یا دست کم موروثی سنتی، در گذار از مرحله خاص عقلی به مرحله بعدی تکاملی، خود بخود اندیشه تجدیدنظرطلبی^۲ در مجموعه اصول موجود پدید می‌آید و در قسمتی به حذف و جایگزینی نیز منجر می‌شود؛ مانند انقلاب علمی کوانتومی در آغاز قرن بیستم که همان چیزی است که عصر فرامدرنیسم، پس از مدرنیسم می‌طلبد و شایسته‌ترین نام برای آن، انقلاب است در قسمتی دیگر، اصلی اساسی با عنوان UP TO DATE علاوه می‌گردد؛ و بخش دیگر نیز، نه تنها به حذف، بلکه به اضافه هم نیاز دارد که به اصلاح‌گرایی یا رفرمیسم^۳ اطلاق می‌گردد. مجموع این سه اقتضای پویا را که معمولاً با هم عمل می‌کنند، بمثابه دستگاه (پرسسور)ی در مدرنیسم تلقی می‌کنیم؛ چراکه اگر نقد و بررسی بنماییم و فرایند شناسی کنیم، از آن تفکری جدیدی خواهیم شناخت که فعلاً نام آن را در دوره فرامدرنیته «هلی اتمیسم»^۴ می‌گذاریم. (کل جزء نگری) در واقع، نیروی خارجی موجب فشار یا القای این تفکر نمی‌باشد، بلکه تابع اصل موجبیت^۵ احکام متغیرهای موجود، چنین اتفاقی می‌افتد. منظور یک جبر علی تاریخ نیست. خیر، بیشتر تابع انتخاب، مبتنی



بر آن موجبیت است و رمز آن در این است که مدرنیسم، هم رشد کمی و هم رشد کیفی پیدا کرده است؛ در رشد کمی آن، کنترل تکنولوژی از دست انسان خارج می‌شود و او را به هراس می‌اندازد و از مدرنیسم به قول «آنتونی گیدنز» - جامعه شناس معاصر آمریکایی - یک «گردونه خردکننده»^۷ می‌سازد، در رشد کیفی، لیکن بر میزان و قدرت هوش بشر می‌افزاید تا در صدد کنترل آن برآید و اگر با توصیف فعلی کنترل نشود، از درون آن چیزی را تولید تمدنی می‌نماید که مهارش کند. گیدنز در ضرورت انقلاب فرهنگی به منظور کنترل نوگرایی مهار نشدنی می‌گوید:

«تا زمانی که نهادهای نوگرایی پا بر جاست، ما هرگز نخواهیم توانست مسیر یا سرعت این گردونه را تحت نظارت خود در آوریم، همچنین تا این گردونه در حرکت است، هرگز احساس ایمنی نخواهیم کرد، زیرا مسیر این گردونه سرشار از بیم پیامدهای سهمناک است.»^۸

به نظر گیدنز، جهان فراسوی نوگرایی، جهانی است که ویژگی آن، اخلاقی شدن دوباره است. آن قضایای اخلاقی و وجودی بنیادی که از صحنه زندگی اجتماعی و فردی بیرون رانده شده اند، در جامعه ای که گیدنز آن را در «خود باز اندیشی»، پیش بینی شده می‌بیند، دوباره در صحنه حضور می‌یابد و به نوعی، شکلی از صمیمیت را در میان انسانها به ارمغان خواهد آورد.

از اینرو، می‌توانیم چنین برآورد کنیم که جهان در عصری که پیش رو داریم، انقلابی دوباره در پیش دارد، اما این بار توصیف اخلاقی دارد؛ نه به معنای عقبگرد و دور ریختن تمدن دوره مدرنیسم؛ که به معنای انطباق دستگاه جامعه، با نیازهای به روز شونده انسان است. انسانی که بیشتر فهمیده و طبعاً نیازهای نوتری بر سر راه او روییده است؛ نیازهایی که پیش از این هم وجود داشته، اما او آنها را درست نمی‌شناخته است. نیاز به معنویت و اخلاق، به معنای رشد فضایل و کرامتهای انسانی. و این مرحله انقلابی در واقع، همان اقتضای رشد علمی او است که از تحول به «هلیسم» (کل نگری) و سپس به «اتمیسیم» (جزء نگری) در عصر مدرنیته اکنون به توصیفی آشتی جویانه به عنوان «هلی اتمیسیم» می‌رسد؛ یعنی منظومه اندیشه نئی که متکی به کل ناظر بر اجزاست و در این میان آنچه نیاز به معنویت را زنده می‌سازد، بخش کل نگری در این ترکیب فکری جدید است.



امر نوسازی یکی از پیامدهای پویایی هر انقلاب اجتماعی است که مراحل طبیعی خود را پشت سر نهاده باشد، اما این امر نیز مانند هر پدیده دیگری ممکن است آسیب‌پذیر یا سازنده باشد. اگر امر نوسازی بر اساس مطالعه روی متغیرهای اساسی انجام گرفته باشد، سازنده است؛ و میزان سازگاری با پتانسیل‌های موجود در نظر گرفته شده باشد، و گرنه، پاتولوژیک خواهد بود. باتومور برای انجام نوسازی سازنده دو چیز را پیشنهاد می‌کند:

۱. برای انجام نوسازی لازم است قبلاً بازسازی سازمانهای علمی کشور انجام گیرد و توان علمی و فرهنگی مورد ارزیابی قرار گیرد و در صورت نیاز، این توان افزایش یابد، در غیر این صورت تفکر نوسازی پاتولوژیک خواهد بود.

۲. انجام نوسازی بدون تأکید بر شرایط طبیعی و نیروهای نخبه نوعی انتحار است.^۹

ب) رمز پیشرفت جامعه

شما اگر جامعه را به یک دستگاه کامپیوتر تشبیه کنید، در مقدمه بالا آمدن دستگاه یک «کلمه عبور» می‌بینید که بدون آن، نمی‌توان وارد دستگاه شد. کلمه عبور بالا آمدن جامعه «شعور انسانی بالا» است، یعنی اگر جامعه‌ای در این قسمت رشد اساسی نکرده باشد، درک اصول پیشرفت برای آن، همچنان به صورت رمز باقی می‌ماند و مفاهیمی مانند اجتماع بر مسائل ملی، دستگاه رهبری هوشمند، سلامت فرماندهی و فرمانپذیری، کار و قناعت و... بی‌معناست. هر انسانهای مقدس و دوست داشتنی مؤید این امر باشند. پس اولین گام در پیشرفت جامعه انسانی، بیدار شدن شعور خفته انسانی است که امیر المؤمنین علی(ع) به عنوان اساسی‌ترین هدف اولیای الهی از آنها یاد کرده است: «لیثیروا لهم دفائن العقول»^{۱۰} «انبیا آمده‌اند تا گنجینه‌های عقل بشر را برشوراندند.»

ج) مسؤولیت مدیران

دستگاه مدیریت جامعه نیاز به مدارا و مساهله با مردم دارد. از اینرو، بر اساس مصلحت عامه باید از سختگیری و تعصب نسبت به برخی از خلاف مروتها اجتناب ورزد و آنچه را با عصیان و خارج از کنترل بدست خواهند آورد، بصورت کنترل شده و در وضعیت روحی آرام و نرم و بارضایت، به مردم بد درست است تا هم از و نسبت به مدیران خود

احساس دوستی و رضایت داشته باشند و هم از روی عقلانیت و انتخاب آگاهانه، از تولیدات فرهنگی و پدیده‌های تازه به‌بازار آمده استفاده نمایند؛ و گرنه نفس عطش زده خود را از بازار آزاد سیراب خواهد کرد و بر ما هجوم خواهد آورد. بقول شاعر:

عاشق شوریده سرمست را پند خردمند نیاید به‌کار

آنچه می‌بینیم از قبیل رنگ‌پذیری، مد‌پذیری و فرم‌یابی، تقلیدهای بی‌دلیل و... همه اینها قبل از هرچیز، به ضعف بینش نخبگان فرهنگی، در رابطه با شانه خالی کردن از پاسخگویی به نیازهای متغیر و پویای جوانان باز می‌گردد.

اما مشکلی که هم اکنون پیش رو داریم و ریشه بسیاری از مشکلات دیگر ما نیز محسوب می‌گردد؛ بی‌التفاتی مسئولان فرهنگی ما نسبت به نقش اصلی آنان است. بسیاری از افرادی که در زمینه فرهنگ کار می‌کنند و نخبگانی که در عرصه خدمات فرهنگی هستند، فعالیت خود را بصورت شغل و کار تعریف شده‌ای که راهی برای تأمین معاششان باشد، می‌دانند که این خود حرکتی ضد فرهنگی است. فردی که به حداقل نیازهای معیشتی خود می‌اندیشد و درگیر این قسمت از حیات است، چگونه می‌تواند نیازهای روز آمد افراد جامعه را به لحاظ فرهنگی پاسخگو باشد؟

۲. دانشگاه و بایدها

عنوان دانشگاه یک مفهوم کلی است که بر مقطع آموزشی فوق متوسطه اطلاق می‌شود و می‌تواند مصداقهای علمی گوناگونی داشته باشد و به لحاظ نوع هدف سازمانی یا کیفیت خاص آن سازمان، شیوه‌ها و روشهای آموزشی آن و یا وابسته و غیر وابسته بودن آن به دولت، متفاوت است؛ چنانکه در ایران، هم اکنون دانشگاههای گوناگونی از دولتی، آزاد، غیر انتفاعی، پیام نور، روزانه و شبانه گرفته تا دانشکده‌های خاص و... وجود دارد. بنابراین ممکن است هر کدام نیاز به نقد خاص و فراخور خود داشته باشند. اما در این بخش به نقدهای عمومی شامل و فراگیر همه این مراکز می‌پردازیم و بحث خاص را به آینده موکول می‌کنیم؛ بنابراین، آنچه بیش و پیش از هر چیزی، دانشگاهها را موضوع بحث می‌گرداند و بحث از آن را در اولویت قرار می‌دهد، میزان اهمیت کاربردی و کارکردی آن در جامعه است که به لحاظ پرداختن به آموزشها و پرورشهای حسی و تجربی مورد لمس جامعه، حساستر است.



دانشگاه و حوزه به عنوان سگان دار سفینه اجرایی کشور به عنوان طرح معنوی و ایدئولوژیکی حرکت جامعه، در واقع دو واحد از بخش اداره و رهبری آن هستند که از نظر عقلی، جدایی ناپذیرند. امام خمینی در مورد اهمیت این موضوع فرموده است:

«مراکز علمی و فرهنگی قدیم و جدید و روحانیون و دانشمندان فرهنگی و طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاهها و دانشسراها، دو قطب حساس و دو مغز متفکر جامعه هستند و از نقشه‌های اجانب، کوشش در جدایی این دو قطب و تفرقه اندازی بین این دو مرکز حساس آدمسان، بوده و هست»^{۱۱}

نقد و بررسی خیرخواهانه و دوستانه، دقیقاً به معنای آیینی داری در مقابل دوست، و از نظر عقلی، امری بسیار مطلوب و در خور سپاس است. از اینرو، و با چنین انگیزه‌ای به بررسی پارهای از موارد نقد، در این واحد حساس علمی فرهنگی می‌پردازیم:

الف) آسیب‌زدایی فرهنگ آموزش

آموزش، اعم از رسمی و غیر رسمی، کلاسیک و غیره، حوزوی و دانشگاهی، ابتدایی و تکمیلی، منظم و دنباله دار و مقضعی یا مستقل بجز هدف آنی که همان یاد گرفتن چیزی باشد، هدف متعالی تضمینی و متصل به خود دارد، که در حقیقت، هدف غایی آموزش را می‌سازد.

این هدف چیزی جز پرورش نیست؛ به حدی که اگر عیار کیفیت و کمیت را در آموزش بسنجیم، بعد پرورشی آن نسبت به بعد آموزشی خالص، نسبت ۸ به ۲ خواهد بود و اینجاست که عده‌ای از روان‌شناسان توصیه می‌کنند که در اتخاذ روش، باید شیوه‌ای را برگزید که دانشجو بتواند اکتساب نماید، نه فقط یاد بگیرد. اما آنچه به عنوان مدل‌ل التزامی و مفهوم خارج از لفظ آموزش، فرهنگ آموزش را می‌سازد، مجموعه لوازمی است که با آن هدف غایی پرورش، تناسب و همخوانی دارد و معلم و فراگیر، هر دو را در تحقق پرورش، یاری می‌رساند؛ مانند عرفه‌هایی که بعنوان سنت با آموزش، همراه می‌شود و نیز، اخلاقیات خاصی که یا برخاسته از همان عرفها هستند و یا از دین و مذهب، سرچشمه گرفته‌اند و یا بتدریج به وسیله حکومت بعنوان نظام، در کنار آن جا گرفته و راسخ شده است و نیز، تأثیراتی مواد آموزشی و کمک آموزشی؛ نظیر تکنیک مادی و ابزار، امکانات و فضا و سایر عوامل محیطی خارج از اصل مسئله، بر آموزش



می‌گذارد و در مجموع، آن را به صیغه معینی در می‌آورد و آنچه در همه اینها بعنوان اصل مورد وفاق، مطرح است، جنبه تعالی بخشی و ترقی دهی ناشی از ذات ارزشی این فرهنگ است؛ زیرا عنوان فرهنگ، اصولاً بر امر غیر ارزشی و ناپسند و ناشایست اطلاق نمی‌شود و اگر بشود، تسامح و اشتباهی در قول است.

اما فرهنگ آموزش نیز، بمثابه موجودی زنده و پویا، همچون همه خرده فرهنگها و تمدنها، دچار بیماری ناشی از ورود و غلبه ضدهای خود می‌گردد که در بحث آسیب‌شناسی فرهنگی، مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است و از اینرو، می‌توان در شرایطی خاص که چنین عارضه‌ای به فرهنگ آموزش، اصابت کرده، از آن بعنوان «فرهنگ بیمار آموزش» یاد نمود.

در این مقاله، به منظور بررسی یک بحث کارکردی، و نه بنیادی، به این مقوله می‌پردازیم و از امکاناتی آسیب علمی نسبت به فرهنگ آموزش، چشم می‌پوشیم و به معاینه بالینی و ملاحظه عوارض جانبی آن توجه می‌کنیم تا برای متخصصان فرهنگ و سوزن‌بازان مسائل آموزشی، هر دو جناح علمی فرهنگی - حوزه و دانشگاه - کلیدی برای بازگشایی رمز آسیب واقعی فرهنگ آموزش، بدست داده باشد.

ب) اعطای دانشنامه یا پدیده مدرک‌گرایی

دانشجوی دانشگاه مطلوب و اسلامی، با توجه به وضعیت کنونی کشور و اسلام و جهان پیچیده ارتباطات و اطلاعات، باید علاوه بر تحقیق و تفحص در رشته تخصصی خود، مسائل دنیای پیرامون خویش را بخوبی درک و تحلیل کند و در بدست آوردن آگاهیهای لازم در این زمینه و دیگر رشته‌ها بکوشد و بداند در چه عصری زندگی می‌کند و فرزند زمان خویش باشد... وی به یقین در صورت داشتن درک عمیق و صحیح از مسائل کشور و مردم، در آینده، قادر خواهد بود در زمره نخبگان جامعه، به حل و رفع مشکلات کشور خویش - و حتی دنیای اسلام - نائل آید.

شک نیست که پیمودن مراحل علمی، نیاز به اعطای گواهینامه علمی - تخصصی دارد تا فراخور نیازها در بخشهای مختلف مورد شناسایی واقع شوند و از دارندگان آنها به تناسب نیازها و به میزان گواهی دانشنامه بهره‌گیری بعمل آید، پس آنچه هم اینک به عنوان یک معضل بدان گرفتاریم، پدیده نامیمون «مدرک‌گرایی» است.



شهید بزرگوار «آیت‌الله دکتر بهشتی»: در این مورد سخنان روشنگری در کتاب اقتصاد اسلامی داشته‌اند:

«در فرهنگ امروز ما، وقتی صاحب‌نظران گفته می‌شود، مقصود، صاحب مدرکان نیستند، مطمئناً کسانی هستند که در زمینه مسائل ارزنده حیاتی امروز جامعه ما، صاحب‌نظرند؛ هر چند تحصیلات منظم، نداشته‌اند و مدرک و تیتراژ خاص نیز، بدست نیاوردند؛ سپس در پاروقی اضافه می‌شود که این یکی از ابتدایی‌ترین ضرورت‌های انقلاب فرهنگی ما خواهد بود. مدرک بدون تردید با ارزش است. مدرک، نشان دهنده میزانی از معلومات، و تصدیق و تأیید تجربه و مهارت است؛ اما همه چیز هم نیست، نه هیچ است و نه همه چیز، و هر دوی اینها افراط است؛ وقتی می‌گوییم جامعه ما باید مدرک زدایی شود، دیگر از آن طرف هم نباید افتاد که مدرک یعنی هیچ! خواهیم دید که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون مدرک زندگی کند، ولی مدرک نباید همه چیز باشد. و باید ملاکی برای ارزشها، معلومات، دانشها و مهارتها باشد، آنچه که امروز با آن روبرو هستیم مدرکها کمتر نشانه‌ای بر دانشها و ارزشها و مهارتها هستند. متأسفانه، مدرکها در نظام اجتماعی و فرهنگی ما، بیشتر مدرک بر یک سلسله محفوظات ذهنی به استاد تحویل داده شده و از مغزها پس از چند سال فرار کرده، هستند. آنچه در حقیقت آنچه امروز داریم مدرک است، اما مدرک بر چیزی که جامعه به آن احتیاج ندارد»^{۱۲}

۳. راهبرد

برای مبارزه با چنین فرآیند نامیمونی معمولاً دو راه حل به ذهن می‌رسد:

الف) مدرک دار کردن خبرگان فاقد مدرک

مخالعه ریشه‌شناسی پدیده مدرک گرایی و قطع ریشه‌های فرهنگی معنوی آن، و نیز کارآمد کردن نظر و مهارت علمی و تجربی راهی مفید است آنچه بعنوان یک شهود اجتماعی، هم اکنون آن را بمثابه شیخ هولناکی مشاهده می‌کنیم، حضور این پدیده در جو عمومی آموزش می‌باشد.

«ما معمولاً سعی میکنیم مهارت‌های شغلی افراد را، با برنامه‌های آموزشی افزایش دهیم و برای این منظور، انواع موضوعات را در مدرسه و دانشگاه و گروه‌های درسی



می‌گنجانیم. اما اغلب از این امر که چگونه افرادی را برای انتخاب راه و اتخاذ تصمیمهای هدفمند، در زندگی اجتماعی پرورش دهیم، غافل می‌مانیم.

آموزش ارزشها و تقویت بینش در جهت مبارزه ریشه‌ای با این پدیده برای مرحله اخیر است؛ چرا که بدون آن، فرد، خود را در جامعه سردرگم و درمانده می‌انگارد و... در واقع، این ارزشها جزئی از ساختار شخصیتی و هویت وی، به حساب می‌آیند.

فرد بدون حساسیت و هویت، نمی‌تواند از موهبتهای عقل، نظیر علم، آزادی، دموکراسی و عدالت استفاده کند.^{۱۲}

رواج مدرک‌گرایی به غیر از آنچه ذکر شد، در اثر عدم شناخت حوزه معرفتی دانشها و نداشتن ابزار آن و یا عدم معرفت نسبت به نفس شناخت؛ یعنی عدم معرفت‌شناسی است. وی در جایی دیگر در این مورد می‌نویسد:

«شناخت به جزیره‌ای تشبیه شده که از یک طرف به قاره اصلی معرفت انسان متصل است، به همین لحاظ، عمل شناخت همزمان به تمام ابزار و زمینه‌های ادراک انسان در شاخه‌های زیستی، دماغی، روحی، منطقی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی متصل و مربوط است»^{۱۴}

«مشکل اساسی ما در دوران مختلف تاریخ، در واقع، نداشتن ابزار و روش مناسب برای شناخت شکل و ماهیت و نداشتن بینش کافی، از طریق کسب معرفت علمی و تجربی و هنجاری از رخدادهای بحرانی بوده است»^{۱۵}

مشکل اساسی دیگری که در زیر بنای معضل مورد نظر، چهره‌نمایی می‌کند عدم شناخت نیاز واقعی زمانه خویش است. اگر دانشجو بتواند بر عرشه‌ای از سطح بلند معرفت اجتماعی قرار بگیرد و از آنجا به وسیله «دور نما»ی آموزش جهت‌دار و آگاه به اطراف خود نظر بیفکند، بتدریج احساس تعهد و بیداری وجدان، بر او چیره می‌شود و وجود وی را تسخیر می‌کند و او را متعلق به نیازها، و نیازها را متعلق به وی می‌نمایاند و در نتیجه؛ چهره مدرک، بسیار نحیف و رنگ باخته می‌گردد و هیچ چیزی به اندازه حقارت آن در نزد دانشجو جلوه نمی‌نماید.

ب) تناسب آموزشها با نیازها.

پیش از این، سخنی بود که دانشکده‌ها عموماً، یا بیشتر آنها، زیر پوشش اداری یکی از



وزارتخانه‌های مرتبط خود قرار داشته باشند که چند وزارتخانه یا سازمان به تأسیس دانشکده‌های خاص خود اقدام ورزیده‌اند. البته مصلحت عالی کشور را اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی تشخیص می‌دهند، اما به نظر می‌رسد که چنین اندیشه‌ای پیرو احساس ضرورت تناسب آموزش با نیاز جامعه می‌باشد؛ دقیقاً همان چیزی که هم اکنون احساس می‌شود.

بنابراین پس از مطالعه پر دامنه و عمیق بر روی بیلان نیازها با احتساب درصد گسترش و افزایش نیازها متناسب با رشد عمومی جمعیت، صنعت، تکنولوژی و توسعه به برنامه ریزی در مورد افزایش پذیرش دانشجو - متناسب با امکانات، نیرو و فضای آموزشی مناسب - می‌پردازیم.

ج) غلبه تئوری بر عمل

آنچه قبل از هر چیزی از یک دانشگاه توقع می‌رود، همراه نمودن و تجهیز دانشجو به ابزارهای شناخت عملی بمثابة یک بوته برای پخته و ورزیده شدن در امور و مسائل عینی است. بگونه‌ای که تقریباً بیشترین قسمت آزمون و خطا را در دانشگاه گذرانیده باشد، زیرا دانشجو پس از طی دوره آموزشی خود، برای تصدی و به دست گرفتن مهارت هدایت امور جامعه آماده می‌شود و باید بصورت یک کارشناس درآید.

اگر قرار باشد که دوره دانشجویی وی بعنوان دوره تئوری و علمی تلقی شود و پنج سال اول شغلی وی، بعنوان دوره آزمایش معلومات وی باشد، همواره در بخشی از ساختمان عمومی جامعه، نارسایی وجود خواهد داشت؛ مگر آنکه عقل کلی جامعه به دلیل عدم کفایت نیروی دانا و کار ورزیده، به ناچار چنین جوازی را بطور موقت صادر کرده باشد! (که در وضعیت کنونی چنین نیست).

امیر المؤمنین علی (ع) در نهج البلاغه، ضمن وصیت به فرزندان خود به آنان و همه شنوندگان پیام خود می‌گوید: «مبادا در عمل به کتاب خدا، غیر شما بر شما پیشی بگیرد»

جای شگفتی که متن اسلام با آنکه آنقدر بر لزوم عمل و تجربه بعد از علم تأکید ورزیده است اگر اشارات به معنویت گرایی در کنار آنها نمی‌بود، بیم آن می‌رفت که بگوییم اصلاً اسلام، دین اصالت علم و تجربه (پراگماتیسم) است که در زیر به



نمونه‌هایی از آنها نیز اشاره می‌کنیم، اما در عین حال، آموزشهای ما یا مطلق به حال خود رها می‌شوند و بکار گماشته شدن افراد، بدون توجه به نوع علم کسب شده آنان - در پاره‌ای از موارد - انجام می‌گردد، و یا در حین آموزش، تأکید بیشتری بر عمل نسبت به تعلیم محض نیست و یا گاهی آنقدر بعد آزمایشی و عملی آموزش ضعیف است که اصلاً به حساب نمی‌آید!

اگر بخواهیم مجموعه روایتها و احادیثی درباره عمل بدون علم و یا توأم بودن علم، تجربه، عمل، آزمون و خلاصه، سنجش پس از علم را در کتابی گردآوری نماییم، کتاب بسیار قطوری فراهم می‌آید.

در فقه اسلامی ارتکاب هر عمل، حرفه، فن، صنعت و شغلی بدون دانش خاص آن مردود و موجب ضمان است؛ چنانکه علم بدون عمل نیز، تحت قانون اسراف، بشدت نکوهش گردیده است:

- علمتان را جهل و یقینتان را شک نگردانید، آنگاه که عالم شدید. عمل کنید و زمانی که یقین پیدا کردید اقدام نمایید.^{۱۶}

- خوش به حال آن کسی که برای معاد، تذکر یابد و برای حساب عمل نماید.^{۱۷}

- دعا کننده بدون عمل (دعوت کنند) مانند تیر انداز بی تیر است.^{۱۸}

- ملعون است ملعون؛ آن که بگوید ایمان سخنی بدون عمل است.^{۱۹}

- پیش از آنکه مورد سنجش قرار بگیرید، خود را بسنجید و پیش از حسابرسی به

حساب خود برسید، تا راه نفس گرفته نشده است، بتوانید راحت نفس بکشید.^{۲۰}

۱ - هر کس که خدا، او را به وسیله امتحان و تجربه‌ها سودی نرساند، با هیچ چیز دیگری به وی سودی نمی‌رسد.^{۲۱}

- از تکیه بر آرمانها بر حذر باش که سرمایه احمقان است و عقل ورزی، پاس داشتن

تجارت است و بهترین تجربه‌ها، چیزهایی هستند که پیش از زوال فرصت به تو پندی رسانند و کارسازت باشند.^{۲۲}

خلاً بعد عملی و تجربی آموزش زمانی احساس می‌شود که توازن منطقی برقرار

نباشد و معمولاً پس از عمل، آموزش، محسوس می‌گردد. درست همان زمانی که نیاز به کارکرد آموزش در هر دستگاه را لمس می‌کنیم.

امام خمینی در وصیتنامه الهی خودشان فرموده‌اند:



«شما می‌دانید که هر چه از خوبیها و بدیها برای یک ملت تحقق پیدا می‌کند، وابستگی یا استقلال، در قید و بند بودن و اختناق یا آزادی، تابع تربیتهای دانشگاهی است. آنچه که دانشگاه در کشوری نقش دارد، از امور مهم است و نقش بزرگی دارد و کسی این نقش بزرگ را بطور صحیح ایفا کند، کشور را به مقصد می‌رساند»

نظام آموزشی متوسطه ما پیش از این دچار این خلأ بود که در مجموع، با نظام فعلی بالاتر، همخوان بود. لیکن با رواج نظام نیمه کارکردی فعلی، تا حدود زیادی این خلأ کمتر احساس می‌شود و امید است به سمت کاربردی کامل سوق داده شود و همین همخوانی موجب میشود تا اندکی ناهمخوانی با سطح بالاتر پیدا شود و به عبارتی دیگر، نیاز به همخوانی کامل و مقتضی سطح بالاتر خود را فریاد کند (اگر چه پیش از این، شاید نظام آموزشی فوق متوسطه، مطلوب به نظر می‌آمد).

۴. نظم منطقی در پایه‌ها

در برنامه ریزی درسی باید فراگیر و استاد، را بگونه‌ای در حرکت خود احساس نمایند؛ تا بتوان برای آن نظم، استدلال نمود و به آن نظم منطقی می‌گویند بدیهی است که نظم منطقی در برنامه ریزی آموزشی، می‌تواند ضمناً یکی از دو فرمول زیر قرار گیرد:

- پلکانی؛

- شطرنجی.

فرمول الف همچنین می‌تواند نظام خود را بر اساس امکان دستیابی زبانی و لفظی قرار دهد و یا بر اساس معنا و مفهوم؛ یعنی یا به شیوه از ساده به شکل، و یا به شیوه آلی و عالی باشد.

در برنامه ریزی آموزشی - جز برخی مواد درسی در پاره‌ای از رشته‌ها - معمولاً سطح زبانی و لفظی و نیز سطح معنایی و مفهومی متون مشابه و موازی، تقریباً بگونه‌ای است که چندان تفاوت نمی‌کند، کتاب سوم را در جای کتاب اول، آموزش دهیم؛ یعنی هر سه برای فراگیر، از یک میزان تقریبی دشواری و نیز، اهمیت فهم، برخوردار است.

فرمول ب) یعنی اینکه خانه‌های بعدی را خانه فعلی - بدون نظم فیزیکی و با نظم منطقی عقلی - تعیین کنیم یعنی آنکه ارجاع به آن و یا فهم این، مترتب بر وقوف به آن



باشد.

الف) روز آمد بودن آموزش

مسئله روز آمدی، چیزی نیست که مطلوبیت اصلی و ذاتی داشته باشد؛ یعنی در بینش علمی و فکری، روز آمدی دارای اصالت نیست. بدین معنا که ممکن است هدفی از آموزش وجود داشته باشد که در جهت معکوس روز آمدی باشد؛ بویژه در علوم انسانی که عموماً به دو گروه تقسیم می‌شوند:

- تاریخی یا در زمانی؛ که هدفش دیرینه‌شناسی و رازکاوی و پیگیری روند حرکت تکاملی و پیش فهم‌شناسی سایر علوم است.

- توصیفی یا این زمانی، که هدفش فراگیری مسائل کاربردی در فن یا علم معرفت خاصی در روز است.

بنابراین بطور مطلق نمی‌توان روز آمد نبودن را عیب آموزش دانست؛ چرا که این امر در صورتی صحیح است که گروه دومی بطور وسیع در حال تلاش و فعالیت باشد. اما اگر چنین چیزی وجود نداشته باشد و یا در ضعف و انزوا باشد، طبعاً پیکان انتقاد مستقیم به روی همان اشاره خواهد رفت.

روز آمد نبودن آموزش را می‌توان در چند زاویه جستجو نمود:

- زبان؛

- محتوا.

در بند الف نیز، روز آمد نبودن یا مربوط به دستور است و یا واژگان و یا به عبارتی؛ کهنگی الفاظ. بنظر می‌رسد که امروزه هر دوی این جهات را در بند الف شاهد می‌باشیم.

ب) اشتغال بعد از آموزش.

اگر از دانش‌آموزان پرسیده شود که شما در آینده چه شغلی را انتخاب می‌کنید؟ آنها بر اساس احساس رابطه بین علاقه روانی خود و حرفه یا شغل معینی، به آن اشاره می‌کنند، همان دانش‌آموز زمانی که به سطح متوسطه می‌رسد، شاید نظر دیگری را برگزیند، چراکه نقطه نظرش فرق کرده است و اکنون؛ رابطه احساسی و عاطفی با مشاغل ندارد؛ اکنون رابطه او، رابطه عقلانی است، یعنی هر نقطه نظری را در کادر عقلی

خود می‌برد و هدف کاوی می‌نماید.

مسئله انتخاب شغل بعد از آموزش، چیزی همانند انتخاب رشته در ترم تحصیلی است؛ یعنی یک تابع از پایه هاست.

دقیقاً چنانکه در حرکت شطرنجی گفته شد، انتخاب شغل، بمثابة حرکت بعدی است که چاره اندیشی آن در حرکت فعلی نهفته می‌باشد، بنابراین چند نکته را باید مورد توجه قرار داد:

الف) علاقه و ارتباط درونی: زیرا که پندار شخص، از میزان شایستگی وی نسبت به خود حکایت می‌کند و طبعاً موفقیت انسان نیز، در همان ذهنیتی است که می‌پندارد.

ب) میزان کارآمدی دانش خاص در زمینه‌های کارکردی: که از حصول یابی علم در شکل خاص علمی، حکایت دارد. بدیهی است که همه دانشها به تمامی زمینه‌های کارکردی اشاره نمی‌کنند، بلکه هر کدام به سمت خاص و هدفمندی شده خود، می‌نگرند. بنابراین، دانش ریاضی به کار مدیریت سازمانی نمی‌آید، مگر آنکه فن مدیریت (مهندسی جامعه) نیز، در کنار علم پایه، آموزش داده شده باشد.

ج) نیاز ضروری‌تر جامعه: که از عقلانیت متعالی تری ناشی می‌شود و چیزی در حد «فدا» قرار می‌گیرد.

۵. نهادینه شدن فرهنگ پژوهش و مسائل آن

گرایش به امر پژوهش تا زمانی که بعنوان یک ارزش شناخته شده و هنجار اجتماعی در نیاید و به عنوان عامل اساسی در روابط میان جمعی نقشی ایفا نکند، همواره موقعیتی حاشیه‌ای و محدود خواهد داشت و همچون هدفی معطوف به تأمین معیشت، رویکرد خواهد یافت.

بدیهی است که در چنین وضعی همین اندازه که پژوهشگر بتواند آن هدف را بگونه سهلتر و بی دردسرتر بدست آورد، از آن روی خواهد گردانید، چنانکه اینک اساتید بزرگ دانشگاهی ما ترجیح می‌دهند فقط تدریس نمایند، و حتی بجای تدریس، اگر امکان آن را داشته باشند، مدیریت شرکت اقتصادی را برعهده گیرند.

مسئولان عالی امروز جامعه باید بدانند که شاخص اصلی حیات و بیداری، رشد و پویایی، برنایی و نیرومندی جامعه را میزان جنب و جوش عناصر پژوهشگر در خلق





آثار نو و ابداع نظریه‌های تازه و نیز کسب برگهای برنده در عرصه رقابت جهانی تعیین می‌کند؛ پس پژوهش شاه کلید اقتصاد و سیاست است و بدون آن چنین جامعه‌ای از عمده‌ترین حق خود یعنی حق حیات در عرصه جهانی محروم خواهد ماند و این امر بدون نهادینه شدن فرهنگ، پژوهشی در جامعه را می‌طلبد.

الف) راهبرد نخست:

دولت در عصر ما نه تنها حکومتی است که موظف به برپاکردن «بیت الحکمه»، «نظامیه»، و «دارالفنون» می‌باشد - چرا که دوران این مسائل سپری گشته است - بلکه بمتابه دستگاه گسترده جامعه، که اهرمهای لازم را در اختیار دارد؛ نماینده مردم است و در برابر جامعه نسبت به رشد و پیشرفت و حسن اداره آن مسئول می‌باشد. لازم است تا با رویکرد به این امر در تمامی دستگاههای خود و همانطور واگذاری پژوهشها به پژوهشگران آزاد همراه با نظارت دقیق و نیز تأمین مکفی آنان، در همگانی کردن این ارزش و هنجار اجتماعی، نقش اساسی را ایفا نماید تا حقوق پژوهشگران و پژوهش، هر دو تأمین گردد.

در این باره که همه می‌کوشند تا بر حجم نقدینگی بانکی خود بیفزایند، چرا از حجم ساعات پژوهش بکاهدند و به مدیریت اقتصادی و کارهای پر درآمد بیفزایند؟! تدریس نیز، همان چیزی نیست که در وظیفه سازمان به عنوان علمی تعریف شده باشد و نیاز به سه برابر پژوهش و مطالعه قبلی داشته باشد. این امر می‌تواند بصورت بسته بندیهای بی تاریخ یا کپی‌های چند منظوره ارائه شود؛ یک طرح درس برای چند رشته و چند آموزشگاه و چندین دوره!

به راستی آیا هیچگاه اندیشیده‌اید که چرا اساتید ما - که در واقع محققان تیز بین و مجربی نیز هستند - تدریس را بجای تحقیق بر می‌گزینند؟

ب) راهبرد دوم:

قبل از هر دستگاه دیگری دستگاه آموزش عالی در این رابطه باید نسبت به استحاله کامل پژوهش در میدان حرارتی رشد هوش جهانی احساس خطر نماید و هویت علمی اندیشه را به عناصر دانشمند و اندیشمند باز گرداند.



در واقع ما زمانی می‌توانیم از احیا و ارتقای روحیه علمی و پژوهشی در دانشگاه و جامعه سخن به میان آوریم که نظام آموزشی دانشگاه نیز، خود را مرتبط با پژوهش و تحقیق نماید و مبنا و اساس کار خود را بر پایه آن بنیان نهد، و این در حالیست که نظام آموزشی ما بر مبنای یادگیری و حفظ کردن استوار است.

حاکم شدن روحیه آموزشی صرف بر اساتید دانشگاهها، بجای روحیه پژوهشی، از یکسو؛ پایین بودن روحیه کنجکاوی و پرسشگری در دانشجویان را دربردارد؛ مسئله خاص کنکور سراسری و حاکم شدن جو کنکور بر جوانان ما قبل از دانشگاه و مدارس، آنان را از اندیشه کند و کاو و تحلیل انباشته‌ها و داده‌ها و استنباط و زایش و رشد معلومات، از دل اندوخته‌ها - مفهوم حقیقی تحقیق - باز می‌دارد و در واقع، آموزش را از پژوهش بیگانه می‌سازد.

لازمه نهادینه شدن فرهنگ پژوهش علاوه، بر ورود آن به عرصه آموزش رسمی و رسوخ به سطح آموزش ابتدایی، راهنمایی و متوسطه و دانشگاه، ورود به آموزش عمومی جامعه، تشویق و ترغیب آحاد آن از طریق وسایل ارتباط جمعی، و از همه مهمتر، وقع نهادن به پژوهشگران و نتایج پژوهش آنان است.

ج) رویکرد به کمیت به جای کیفیت در برنامه‌ها:

غافلگیر شدن جوامع روبه رشد در عصر شتاب افزون بر ثانیه که در دوره الکترون شاهد آن هستیم - بویژه جامعه ایرانی که از دیر زمان در حالت استضعاف بوده است - سبب فرو رفتن در باتلاقی گردیده، که از دور، بسان پیشه‌ای خرم جلوه‌نمایی می‌کند که همانا زعمای قوم را جذب خود می‌نماید و این امر، همانا غنودن در بستر ناز «کمیت گرایی» است.

این مصیبت هولناک گرچه پوسته شیرین و ارضا کننده‌ای دارد، اما در متن خود حامل سمّی است که سرانجام جامعه را به ورطه نیستی و دریوزگی و گدایی اجانب خواهد کشانید؛ زیرا دل خوش کردن به کمیت تهی از کیفیت سبب دور افتادن از حقیقت و بی رغبتی نشان دادن نسبت به آموزش، پژوهش، ابداع و نوآوری و دل دادن به رازکاوی و ماهیت‌شناسی سوژه‌ها می‌گردد.

قربانی شدن کیفیت در پای عروس کمیت، نهایتاً مسئولیتها را تا حد یک شغل برای



افراد ناتوان تنزیل می‌دهد و چون نمی‌تواند به حقوق خود برسد ناچار به تغییر جهت به سمت کارهای تجاری و غیر راهبردی می‌شود، زیرا هویت علمی و اندیشه‌ای حرمت یافته‌ای برای خود نمی‌شناسد؛ چرا که مشاهده می‌کند، جستجوی راز بهبود کیفیتها، متاعی بی‌مشتري است و در این بازار مکاره، سرنوشتی غمبار و عبرت‌آموز دارد.

د) اتکا بر بنیانهای ضعیف فلسفی غرب:

بخش عمده‌ای از ناکامیها در اثر عقیم بودن و نظریه‌هاست؛ چرا که یک امر تجربی - حتی تجربی محض - ناخودآگاه مبتنی بر نظریه‌ای است که ابتدا در ذهن شکل می‌گیرد؛ یعنی در واقع هر پدیده‌ای مرکب از دو بخش فیزیکی و غیر فیزیکی است. حال اگر یکی از دو پایه آن ضعیف داشته باشد یا اصلاً بدان توجهی نشده باشد، چه مصیبتی عاید خواهد گردید؟ اما این مسئله ما نیست و مشکلی است که تنها متوجه غرب است؟! مصیبت آنجاست که ما - گنج در آستینان کیسه‌تهی - در این ارتباط، دنباله‌رو غرب باشیم.

«این اشتباه دامنگیر بسیاری از نویسندگان مسلمان عرب و دنباله روان ایرانی آنها نیز شده است، گمان برده اند که دعوت قرآن کریم به مطالعه «آیات تکوین» در حقیقت به معنی دعوت به خداشناسی تجربی است. گمان برده اند همین که ما آیات تکوین را مورد مطالعه قرار دادیم و از این طریق به معرفت خداوند نایل شدیم، با دلیلی تجربی خدا را شناخته‌ایم؛ غافل از اینکه حد تجربه فقط شناخت آثار خداوند است، اما شناخت خداوند به کمک آثار شناخته شده از راه تجربه، نوعی استدلال عقلی است... حقیقت این است که علت این امر که نظریه تکامل بر ضد استدلال معروف الهیون از راه اتقان صنع بر وجود خدا تلقی شد، همانا ضعف دستگاههای فلسفی و حکمت الهی بود. آنها بجای اینکه از پیدایش نظریه تکامل به نفع مکتب الهیون استفاده کنند، آن را چیزی بر ضد مکتب الهی تلقی کردند؛ زیرا چنین فرض کردند که تنها با دفع الوجود بودن جهان است که جهان نیازمند علت و پدید آورنده است و اگر جهان یا نوعی از انواع تدریجی الوجود باشد علل و عوامل تدریجی طبیعت برای توجیه آنها کافی است. اینگونه فرضیات نشانه‌های ضعف دستگاههای فلسفی غرب است.»

ه) تألیفات نارسا:

اگر به مجموعه آثار منتشره خود نیم‌نگاهی بیندازیم، خواهیم دید که از نظر حجمی کارهای بسیار حجیمی هم انجام شده است، اما چه مقدار از آنها مفید و در جبهه معنوی کارآمد هستند، موضوعی است که ما از آن رنج می‌بریم؛ این در حالیست که به گواهی تاریخ نویسان اسلامی - اعم از خودی و غیر خودی - پیش از این، ما در این جهت تا این اندازه در استیصال نبوده‌ایم.

«نگاهی به آثار منتشره ما به نام اسلام و دین و مذهب می‌تواند سطح رشد جامعه را به ما بفهماند. دو مقایسه در این جا لازم است: یکی مقایسه میان مطبوعات دینی و اسلامی زمان حاضر ما با آثار و کتب قرون اولیه اسلامی خودمان که اگر کتابهای این زمان خودمان را با کتابهای هزار سال پیشمان مقایسه کنیم، موجب شرمندگی خواهد بود.

فرنگی‌ها می‌گویند اگر می‌خواهید به کتابهای غربی مراجعه کنید، بدان کتابها رجوع کنید که تاریخش به شما نزدیکتر است؛ زیرا کتب غربی هر چه جلو آمده بهتر و متقن‌تر و علمی‌تر و تحقیقی‌تر شده است. ولی اگر می‌خواهید به کتابهای شرقی و اسلامی رجوع کنید، هر چه می‌توانید به کتابهایی که تاریخش از شما دورتر است رجوع کنید. و به قرون اولیه اسلامی مربوط است، زیرا هر چه جلو تر آمده بی‌ارزشت‌تر شده است»^{۲۳}

اگر ما واقعاً معتقدیم که «کلمه الله هی العلیا» و «الاسلام یعلوا و لایعلی علیه»؛ باید برویم در این مسابقه جهانی شرکت کنیم؛ زیرا مکالمه آن را داریم. اگر کسی مدعی شد که من تیزپاترینم؛ برای اینکه ادعای خودش را ثابت کند، باید بپذیرد که با دیگران مسابقه بدهد، چون یقین دارد پیروزی از آن اوست.

ما ارزشمندترین و اصیلترین کالاهای معنوی فرهنگ، یعنی اخلاق و اعتقادات و حقوق را در اختیار داریم. باید در این مسابقه جهانی و یا به تعبیر دیگرش در این نمایشگاه جهانی، کالا و فرآورده‌های فرهنگی و اعتقادی، خود را عرضه کنیم و اطمینان داشته باشیم که سر بلند بیرون خواهیم آمد. بنابراین باید بگوییم که نه تنها یک نیاز است، بلکه یک وظیفه نیز است.



پی‌نوشت‌ها:

۱. ابن‌خلدون، ۱۲۷۴، ص ۱۷۷
 ۲. تی. بی. باتامور، برگزیدگان و جامعه، ترجمه علی هاشمی گیلانی، (گناباد، نشر دفتر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲)، جلد یکم

3. Revisionism
 4. Reformism
 5. Holy Atomism
 6. Determinism
 7. Luggernaut

۸. جرج ریتزن، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن تلاشی (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۷).
 ۹. پیشین، تی. بی. باتامور، ص ۹۲.
 ۱۰. نهج البلاغه، خطبه اول
 ۱۱. روح الله خمینی، صحیفه نور، جلد نهم، (تهران، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سال ۹)، ص ۱۸۵.
 ۱۲. سید محمد حسین بهشتی، اقتصاد اسلامی، (تهران، نشر دفتر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲) جلد یکم.
 ۱۳. سید علی اصغر کاظمی، روش بینش در سیاست، جلد یکم، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی بین‌الملل، ۱۳۷۴)، ص ۲۶۲.
 ۱۴. همان، صص ۲۸۱ و ۲۶.
 ۱۵. همان، ص ۳۲۳.
 ۱۶. صالح صبحی، نهج البلاغه، (تهران، نشر حکمت، سال) ص ۲۷۴.
 ۱۷. امام علی، وسائل الشیعه، بخش ۷۵.
 ۱۸. امام ششم، وسائل الشیعه جلد ۷ بخش ۶۷
 ۱۹. امام ششم، جلد ۱۶، بخش ۴۱
 ۲۰. پیشین، صالح صبحی، خطبه ۹۰.
 ۲۱. همان، خطبه ۱۷۶.
 ۲۲. همان، کلام ۳۱.
 ۲۳. مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، (تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵)، ص ۱۴۹

کتابنامه

۱. قرآن مجید
۲. نهج البلاغه
۳. آزاد ارمکی، تقی. راههای نفوذ فرهنگی غرب در ایران معاصر. تهران: نشر صدا و سیما، سروش، ۱۳۷۵.
۴. باتومور، تی بی. برگزیدگان و جامعه. ترجمه علی هاشمی گیلانی گناباد: نشر مردنیز، ۱۳۷۲.
۵. بهشتی، آیت الله سید محمد حسین (۱۳۶۲). اقتصاد اسلامی. جلد یکم. نشر دفتر فرهنگ اسلامی. ۱۳۶۲.
۶. حر العاملی، الشیخ محمد بن الحسن. وسائل الشیعه الی تحصیل الشریعه؛ تحقیق الشیخ عبد الرحیم الربانی الشیرازی. دار احیاء التراث العربی بیروت.
۷. خمینی، روح الله. صحیفه نور. تهران: نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال
۸. ریتزن، جرج. نظریه‌های جامعه شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۷.
۹. کاظمی، سید علی اصغر. روش بیش در سیاست. دفتر مطالعات سیاسی بین‌الملل. ۱۳۷۴.
۱۰. مرتضی، مطهری. علل گرایش به مادیگری. تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۵.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

